

نگاهی به جایگاه زن در مبانی عرفان اسلامی

دانشجوی با آیت الله موسوی زنجانی دکتر علمی و استاد سائلی

حضرت آیت... موسوی زنجانی، ضمن تشکر از فرصتی که اجازه فرمودید، سؤالاتی در باب زن و طی مقامات عرفانی، از محضرتان داشتیم، که تقاضا می‌شود با پاسخ و بیان مطالب لازم، خوانندگان این نشریه را بهره‌مند فرمایید.

* در بینش عرفانی منظور از این کلام که «زن مظهر جمال حق» است چیست؟

در بینش شعرفانی و قرآنی هدف از خلقت بندگان، عبودیت عنوان شده است و عبودیت هم بنابر روایات، در تفسیر آیه شریفه «لیعبدون» از قول معصوم چنین آمده: ای ليعرفون. راه رسیدن به آن کمال (عبودیت) از راه معرفت حاصل می‌شود و خود عرفان، تحول فکری، یک نوع رسیدن و بلوغ و یافتن حقیقت مطلق است که آن حقیقت مطلق خداست و راه رسیدن به آن کمال بجز از طریق اسماء حسنی⁽¹⁾ که همان صفات الهی است، امکان ندارد و سرتاسر هستی، مظاهر تجلی صفات الهی است که در تعبیر قرآنی از آن به «آیه» و «آیات» یعنی نشانه‌ها یاد شده است.

جمال و زیبایی خلقت، آیه و نشانه جمال الهی است و اینکه او جمیل است، از این رو، زن هم می‌تواند یکی از نشانه‌های جمال الهی باشد که در سوره روم به آن اشاره شده «و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً...» یکی از نشانه‌های خدا، خلقت زن است که از جنس خودتان آفرید... اگر در قاموس خلقت زن، آیه و نشانه زیبایی نباشد پس چگونه جذب و انجذاب صورت می‌گیرد؟!

اگر انسان بتواند موجودات را آن طور که واقعیت دارد، درک کند و این توفیق را بدست آورد که از منظر الهی و در افق اعلی به موجودات نگاه کند، همه چیز را در جایگاه اصلی خود می‌بیند و درمی‌یابد زیبایی خلقت همین است که رقم خورده است و معنای آیه «سنریههم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم آتة الحق»⁽²⁾ به تحقیق ما آیات و نشانه خود را در افقهای گوناگون و در وجود خودشان نشان خواهیم داد تا دریابند که خدا حق مطلق است، را درک خواهد کرد.

توضیح این نکته ضروری است که بین التذاد معرفتی و شهوتی باید فرق گذاشت و نباید لذتی که محصول معرفت و شناخت انسان است، با لذت مادی اشتباه شود. درک لذت عظمت خدا در وجود عارف، در اثر غور و فرورفتن و لذت معنوی است؛ به عبارت دیگر، عارف، مسحور و مجذوب عظمت و زیبایی می‌شود.

* آیا بین ظرفیت وجودی زن و مرد در قابلیت و وصول به مقامات و منازل عرفانی تفاوتی وجود دارد؟

راه عرفان راه معرفتی است و همانطور که قبلاً گفته شد، سعه ظرفیت انسان وابسته به معرفت اوست. یعنی قابلیت و ظرفیت انسان در اثر معرفت، زیاد می‌شود؛ به عبارت دیگر این معرفت، ظرفیت و قابلیت را در انسان ایجاد می‌کند و از این نظر فرقی بین زن و مرد نیست.

* بفرمایید جایگاه حقیقی زن در نظام آفرینش با نگرش عرفانی چگونه تفسیر می‌شود؟

در عرفان، انسان چون بینش الهی پیدا می‌کند، تمام موجودات را در جایگاه واقعی خود زیبا می‌بیند؛ از این نظر زن هم می‌تواند از راه عرفان جایگاه واقعی و الهی خود را ببیند و تفسیر کند.

* در سیر عملی و جلوه‌های رفتاری بزرگان عرفان مواردی را که نشان‌دهنده اوج معرفت ایشان به شأن و مکرمات جایگاه زن باشد بیان بفرمایید.

آری مواردی در کلمات امامان معصوم علیهم‌السلام هست. چه بزرگداشتی بالاتر از گرامیداشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت به صدیقه طاهره علیهاالسلام بعنوان یک بانوی واصله به کمال عرفان و ربوبیت وجود دارد؟ در دعای بعد از نماز حضرت فاطمه علیهاالسلام، خود آن بزرگوار در فرازی از آن می‌فرماید: «سبحان من لبس البهجة والجمال» پاک و مقدس است خدایی که لباس شادی و زیبایی را به تن کرده‌است. بطور مسلم ایشان خود یکی از تجلیگاه بهجت و جمال الهی است، به حدی که پیامبر هر وقت بوی بهشتی را می‌خواست استشمام کند، زهرای اطهر علیهاالسلام را در آغوش می‌گرفت و می‌فرمود: در شب معراج وقتی که جبرئیل مرا از بهشت عبور می‌داد و ناظر جمال و زیبایی بودم، عطری به مشامم رسید که آن عطر بهشتی را در زهرا می‌یابم.

حال اگر در گفتار عارفان، از زنان عارف بحثی به میان نیامده، این به آن معنی نیست که راه صعود و عروج به روی آنان بسته است بلکه این عدم بحث مسایل تربیتی و نگرشهای غلط گذشته است و ربطی به عدم توانایی زن در این میدان ندارد.

*** برای سرعت گرفتن سیر کمالی زن در راه معرفت چه راهی را پیشنهاد می کنید.**

تحول فرهنگی در جامعه در قالب تفکر صحیح اسلام و اهل بیت علیه‌السلام راه شکوفایی استعدادها را برای انسان اعم از زن و مرد باز می کند.

*** حضرت عالی ارتباط بین احکام فقهی مربوط به حقوق و وظایف زنان و عرفان از اسرار وجودی زن در عالم تکوین و خلقت را چگونه ارزیابی می کنید؟**

بطور مسلم اگر انسان جایگاه اصلی خود را در این پهنه گسترده عالم پیدا کند، جایگاه حقوقی و فقهی خود را هم پیدا می کند و تمام موارد حقوقی و فقهی برایش توجیه می شود زیرا جمله مسایل حقوقی از مسائل فرعی و مبتنی بر آن اصول و جهان بینی است که انسان آن مرحله را گذرانده است

_____ نام احمد _____ نام جمل _____ه انبیاس _____ت

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

*** به عنوان حسن ختام استدعا داریم که یکی از چهره‌های زنان اهل معرفت را معرفی فرموده و اگر نکته قابل توجهی در پیرامون حیات معرفت آمیز آن چهره در نظر دارید با بیان آن ما را مستفیض فرمایید.**

یکی از چهره‌های موفق در این زمینه، در قرن حاضر که به رحمت خدا رفته، بانوی مجتهده در اصفهان رضی... عنها است. علاوه بر کتابهای پرثمری که نوشته، کتابی دارد به نام «النفحات الرحمانیه فی الواردات القلبیه» که در آن کتاب، مکاشفات خود را در حل معضلات فکری - فلسفی و غیر فلسفی بیان نموده است. من به یاد دارم که شهید مطهری (رضوان الله علیه) نقل کرد: آوازه این بانو و علم و معرفتش که در همه جا پیچید. پیش خود گفتم: یک زن چگونه می تواند مسائل پیچیده و فلسفی را درک کند. آخرش این است اصطلاحات و عناوین فلسفی را بدون رسیدن بر ژرفای

آن مسائل حفظ کرده چون این همه معرفت و فضیلت در یک بانو را بسیار بعید می‌دانستیم. برای تحقیق موضوع عازم اصفهان شدم و از مخدره مشارالیهها وقت گرفته و به ملاقاتش رفتم و یکی از مسائل فلسفی ظاهرا آنچه بخاطر دارم قاعده المحامد لایصدر عندالله الحامد مطرح کردم بانوی مزبور که شروع به جواب و سؤال کرد هیچ از یاد نمی‌برم تعبیر مرحوم شهید مطهری چنین بود: دیدم که من باید دست و پای خود را جمع کنم. آری این چنین است مقام والای زن در اسلام. در علم رجال از زنانی که به مراتب بالای علمی نائل شده‌اند نام برده و معرفی شده‌اند.

* جناب آقای دکتر علمی، از آنجا که تخصص شما فقه و حقوق است و مستقیما با سؤالاتی پیاپی درباره دلیل و علت احکام شرعی، از جمله مسائل مربوط به زنان، برخورد دارید، خوب می‌دانید که یافتن جواب‌هایی که هم متضمن تحلیل حکم شرعی باشد و هم به زبانی بیان شود که مناسب با جو ذهنی دختران دانشجو و ظرفیت ادراک ایشان باشد و هم استدلال کننده را وادی قیاس نکشاند، و باعث نشود که استنباط شخصی و تفسیر به رأیی در مورد دلایل احکام بوجود بیاید، امری صعب و دشوار است. آیا به نظر شما در چنین مواردی، تمسک به زبان ادبیات عرفانی و شیوه عرفا در القاء معانی، می‌تواند راهی میان بر برای رسیدن به مقصود باشد؟

بلی همان‌طور که شما در ضمن سؤالتان اشاره فرمودید، امامیه و عدلیه قایل به حرمت قیاسند و قیاس نوعی اعمال استنباط شخصی در تعیین دلیل احکام است. شیعه معتقد است که همه احکام شرعی دارای مفسد و مصالح ذاتیه می‌باشند، اگر چه ما نتوانیم به همه آن مصالح برسیم ولی اگر هنگام بیان حکمی از سوی شارع توسط خود شارع به علت تشریح آن حکم، تصریح شده باشد ما می‌توانیم به قاطعیت اعلام کنیم که دلیل این حکم و علت تشریح آن، همان است که شارع بیان می‌کند. بنابراین وقتی جوانان از علت تشریح حکمی از احکام شرعی سؤال می‌کنند، ما به راحتی نمی‌توانیم هر چه را که می‌پنداریم یا برداشت می‌کنیم یا استحسان می‌نماییم به عنوان علت حکم شرعی بیان نماییم چون خواسته یا ناخواسته اگر در این امر از خود، تهور و بی‌باکی نشان دهیم به مهلکه قیاس خواهیم افتاد و «قیاس» از اموری است که ادله نقلیه و اجماع همسو و همسان بر حرمت آن اقرار دارند. فقهای شیعه در طول تاریخ فقه تشیع به خودشان این اجازه را نمی‌دادند که با قطعیت در این موارد نظر داده و ملاک حتمی و مصلحت حقیقی احکام دین را طبق نظر خودشان اعلام نمایند. حتی فقهایی که اهل ذوق و عرفان بودند به جهت تعبد خاصی که در مقابل نصوص

شرعیه داشتند خود را در این محدودیت می‌دیدند که لطایف ذوقیه‌ای که ادراک می‌کنند به عنوان ملاک احکام اعلام نمایند و البته این مطلب مربوط به همه احکام فقه است بنابراین درباره احکام و مسایل مربوط به زنان نیز صادق می‌باشد. مسلم است که هر کسی که در کتاب و سنت و فقه و حقوق کار می‌کند و با مشکلات زنان و فرهنگ زنان جامعه آشنایی دارد و زبان عرف فرهنگ ایشان را می‌داند و از توان تجزیه و تحلیل و ذوق عرفانی برخوردار است، در مورد مصلحت‌های احکام، مطالبی به ذهنش می‌رسد، مثلاً شاید به نظرش برسد که بر فرض فلان تفاوت‌های فیزیولوژی بین زن و مرد موجب تفاوت در فلان حکم شرعی است، ولی مسلماً این مسایل یک نحوه «استحسان» است، حال اگر کسی مطالبی را که با استنباط و برداشت شخصی به دست آورده است به شرع نسبت دهد و این برداشت‌ها را با قطعیت و جزم، علت حکم معرفی نماید خالی از اشکال نیست ولی اگر آنها را به صورت احتمالی و با تصریح به این که این مطلب برداشت شخصی است عنوان نماید، اشکالی ندارد. حال نمی‌دانم منظور شما از سؤال درباره بیان دلیل احکام مسایل زنان به زبان ادبیات عرفانی دقیقاً چیست؟ اگر منظورتان این باشد که ما به نحو جزم و قطع و فقط با تغییر دادن عبارت به عبارات تمثیلی مناط احکام را بیان کنیم که این امر جایز نیست و حساسیت فقها را نیز برمی‌انگیزد و اگر مرادتان این است که به نحو احتمالی انتساب دهیم ولی در بیان خود از ادبیات عرفانی تمسک جوییم، این راه و پیشنهاد بسیار خوبی است.

* بلی منظور من همین بود که اگر ما بتوانیم زبان ادبیات عرفانی را برای بیان دلائل احکام شرعی استخدام کنیم و آن وجوه محتمل برای تشریح احکام را در قالب بیانات ذوقی بریزیم می‌توانیم به ایجاد فضایی مناسب برای بعضی از افراد که صرف تعبد آنها را قانع نمی‌کند پردازیم و در آن فضا و حال و هوای خاص خواهیم توانست بعضی از احکام شرعی تعبدی را برای جوانان ملموس‌تر و مأنوس‌تر نماییم و همچنین خواهیم توانست بدون آن که به مهلکه قیاس حرام بیفتیم ذهن جوانان بخصوص دختران جوان را که ذوق لطیف‌تری دارند و هم نسبت به مسایل مربوط به خود حساس‌ترند قانع کنیم.

بلی اگر مراد شما این باشد که هیچ‌کس هیچ مخالفتی با این معنی ندارد و اتفاقاً پیشنهاد و راه کار خوبی است.

عرفاً معمولاً در القای مفاهیم و معانی از رموز و تمثیل استفاده می‌کردند، به عنوان نمونه اگر ما بپذیریم که «تکوین» در «تشریح»، تأثیر دارد، تجلیات و جلوه‌های این مبانی تکوینی را در مسایل مربوط به زنان می‌بینیم. مثلاً زنها نسبت به

مردان تکوینا حالت انفعال بیشتری دارند و در روابط زناشویی نیز حیثیت فاعلیت در مرد و مفعولیت و انفعال در زن، ظهور دارد. در ادبیات و شعر و قصص عرفانی نیز، «زن» بیشتر به عنوان سمبل محبوبیت و معشوقیت قلمداد شده است تا مرد، و در روانشناسی جدید نیز آثاری از اعتقاد به این معنی دیده می‌شود و انفعال زن ارتباط بسیار نزدیکی با جنبه لطافت او، دارد. که ذاتاً چه به لحاظ روح و چه از نظر جسم، از مرد لطیف‌تر است. حال وقتی که ما به یک مسئله فقهی مانند عدم قبول قضاوت در زنان می‌رسیم، می‌توانیم به جای اینکه پایین‌تر بودن رتبه زن نسبت به مرد را علت این حکم بدانیم. و اینکه قضاوت حقی و امتیازی بوده که از زن گرفته شده است، می‌توانیم همین حکم فقهی را در آن فضای عرفانی با ادبیاتی عرفانی و متناسب مطرح کنیم آن‌گونه که برای مخاطب روشن شود که قضاوت، یک امتیاز و فضیلت و منقبت نیست که از زن گرفته شده است بلکه تکلیف و وظیفه‌ای سنگین است که از دوش زن برداشته شده، زیرا به لطافت وجود زن خدشه می‌زند و احساسات رقیق او را دستخوش نوسانات قرار داده و وجود ظریف او را در معرض آشوب و دغدغه قرار می‌دهد. بنابراین در حقیقت، عدم واگذاری قضاوت به زنان، امری است که از او سلب تکلیف کرده و وجود لطیف و ظریف او را از این کار خشن که گاهی به صدور حکم اعدام و قصاص و اجرای حد می‌انجامد معاف نموده است بنابراین می‌توان گفت که منع «قضاوت زن» نوعی رفع تکلیف است و گونه‌ای از معافیت زن نسبت به امری که با لطافت و ظرافت و رقت احساسات او سازگاری چندانی ندارد.

* چه تفاوتی را بین دیدگاه فقه و حقوق و بین دیدگاه عرفان نسبت به مسایل مربوط به زنان مثل مسئله نکاح می‌بینید؟

نگاهها و نگرشها گاهی علی‌رغم تفاوتهایی که دارند، قابل جمعند. وجوه افتراق دیدگاه فقه و حقوق و دیدگاه عرفان نیز به زوایه خاص نگرش و فضای طرح مسایل برمی‌گردد و گر نه هیچ اختلاف مبنایی بین نظریات عرفان و نظریات فقه و حقوق وجود ندارد. بلکه وجوه اشتراک بسیاری نیز دیده می‌شود و حتی می‌توان برای صدق نظریات یکی از این دو دیدگاه به نظریات دیدگاه دیگر، شواهدی آورد. من خود را «عارف» نمی‌دانم ولی مثلاً با «نکاح» قبل از آن که از دریچه حقوقی نظر کنم از دریچه دیگری به آن می‌نگرم. در مورد ازدواج نظرگاه من این است که این بنا یک بنای محبت است.

خلل پذیر بود هر بنا که مبنای

بجز بنای محبت که خالی از خلل است

ما در فقه و حقوق، نکاح را در اقسام فقه، در جایگاه عقود و در عرض سایر معاملاتی که صیغه قبول و ایجاب دارند قرار می‌دهیم ولی در عرفان به ازدواج، به چشم بنایی که مصالح آن از مودت و رحمت و محبت ساخته شده است می‌نگریم و توادد بین زن و شوهر را در ظل تألیف و ترابط اسماء‌الله تفسیر می‌کنیم و محبت بین زوجین را که همان توادد بین جلوه جلال و جلوه جمال الهی است شرط صحت روح نکاح می‌دانیم در حالیکه در فقه، محبت شرط صحت عقد نکاح نیست. البته در نگاه دیگری که نگاه قرآن است، عرفان و فقه با یکدیگر مأنوس می‌شوند و هر دو به استخدام تفسیر مکتب قرآن در می‌آیند.

* جناب استاد سائلی با توجه به اینکه شما در زمینه تحقیق و تدقیق درباره عرفان عملی، توفیقاتی داشته و سابقه تدریس در این زمینه از جمله تدریس نمط نهم اشارات ابن سینا را داشته‌اید، آیا در خلال بررسی‌های خود، تفاوتی بین حقیقت مرد و زن، جهت موفقیت طی منازل و سلوک در مقامات عرفانی یافته‌اید؟

راه عرفان عملی، راه سلوک الی... و سیر صعودی به طرف حق می‌باشد. غیر از حرکت و سیر تکوینی و طبیعی که در همه ذرات کاینات جاری و ساری است⁽³⁾، عارف سالک هم یک سیر ارادی از روی آگاهی دارد و در مراحل مختلف این سیر، حالاتی برایش حاصل می‌شود و در اثر تکرار و عروض احوال و تداوم آنها، «حال» به «مقام» تبدیل می‌شود؛ سپس سالک در آن مقام سیر می‌کند، تا آنجا که اتحاد بین انسان و مقامش پیش می‌آید. به تعبیر قرآن کریم «لهم درجات» به «هم درجات» تبدیل می‌شود، دیگر «لام» ملکیت برداشته می‌شود و انسان با حفظ حقیقت آن مقام و کمال آن، از آن مقام نیز می‌گذرد و تعینات آن مقام را می‌شکند و وارد تعین برتری می‌شود.

همانگونه که مستحضر هستید، سالک هیچ‌گاه به «لا تعین» نمی‌رسد، ولی در عین حال، همیشه از یک تعینی به تعین دیگر رهسپار است و در هر مقام و تعینات هر مقام، ابتهاجات و حالات لذت و سرور مخصوصی دارد که این سیر تا پایان سفر اول که مقام وصال انسان است، ادامه پیدا می‌کند. عرفان عملی به بررسی چگونگی این احوالات و ترتب مقامات آن می‌پردازد. براساس مبانی عرفان عملی تمام این مقامات بین زن و مرد مشترک است و هیچ مطلبی را در شریعت و طریقت نمی‌توانیم پیدا کنیم که دال بر خلاف این ادعا باشد. مردانگی در احراز هیچ مقامی شرط نیست و زنانگی در

احراز هیچ مقامی مانعیت ایجاد نمی‌کند. بلکه برعکس در بعضی اوقات، لطافتها و تَلَطّف سَرّی که در زن وجود دارد، او را برای سیر مستعدتر می‌نماید و این تَلَطّف در زنان بیشتر از مردان است.

* جناب‌عالی فرمودید چه بسا لطافت وجودی زن، استعداد بیشتری را برای وی به ارمغان بیاورد غیر از آن که این رَقّت و لطافت در زن که طریق سلوک را اشک دیده شستشو می‌دهد و غبار کدورت را از دل می‌زداید و غیر از آن که قابلیت وجودی او را در تأثر و انفعال در مقابل آیات تکان دهنده قرآن بالا می‌برد و همچنین در مقام اتّعاظ و پندپذیری، زن نفسِ منفعل‌تر و ملایم‌تری دارد، دیگر در کدام یک از مقامات عرفانی، این لطافت برای او امتیاز خاصی را به ارمغان می‌آورد؟

از دیدگاه عرفان، زن در مقام توجه حق، چنانچه در شرح مقدمه قیصری آمده، می‌تواند مظهر تجلیات حق به اسم «الظاهر» شود و نتیجه این تجلیات، عشق به حق و شهود معشوقِ مطلق است. زن در گرفتن این نوع جذبه‌ها و عشقها ظرفیت ویژه‌ای دارد و آنگاه پس از اتصافِ زن به تجلیات اسمائیه (یعنی اسماء ظاهره) اگر مشمول نظر رحمت خدا واقع شود، به این ادراک می‌رسد که ظهور، فرع بر بطون است و در می‌یابد که او به حسب ذات دیگر استقلالی ندارد و آنگاه مقام بالاتری را طلب می‌کند و به همین مناسبت و به علت جذبه‌های متوالی حق، در مقام بطون اسماء نیز سیر و سلوک می‌کند، تا این که حق در او به عنوان جمعیت اسماء باطن، تجلی کند و آنگاه اسماء ظاهره را در عین بطون و اسماء باطنه را در عین ظهور مشاهده می‌کند و آنگاه می‌تواند به نحو کامل حامل امانتهای الهی و خلافت وی باشد.

* آیا از مقامات مصطلح در عرفان عملی، مقامی خاص برای زنان در قرآن ثابت شده است؟

قرآن مجید، بحثهای عرفانی را به سبک عرفانی مطرح نمی‌کند و مباحث فلسفی و منطقی را به سبک فلسفی و منطقی بیان نمی‌نماید؛ همان‌طوری که ادبیات عرب را بصورتی که ادیبان عرب می‌گویند، مطرح نمی‌کند؛ اگرچه در کتب ادبیات عرب می‌خوانید «کل فاعل مرفوع» ولی در قرآن هرگز مثال این قواعد دیده نمی‌شود. اما قرآن کریم، زیباترین ادبیات را بکار می‌گیرد و استخدام می‌کند. همچنین مطالب منطقی را بصورت شکل اول و صنعت برهان بیان نمی‌کند ولی عالی‌تر شکل و صنعت را بکار می‌گیرد. قرآن در فلسفه و فقه هم همین شیوه را دارد. همچنین درباره عرفان، مبادی و مبانی عرفان را به همان صورت که عرفا دارند، مطرح نمی‌کند بلکه حاصل آن بحثها را بطور ضمنی می‌آورد. به

عنوان مثال شما به چهره و سیمای حضرت مریم علیهاالسلام در سوره آل عمران و سوره مریم نگاه کنید، می بینید این بانوی بزرگوار بعنوان همکلام فرشتگان مطرح شده است. مرحوم بوعلی سینا (در نمط پایانی اشارات) مبادی و مبانی را مطرح می کند و مقاماتی را تبیین می نماید که در آن مقام، سالک، فرشتگان را می بیند و هم کلام با آنها می شود که این را خداوند، برای حضرت مریم علیهاالسلام ثابت کرده است. در مورد سارا، همسر حضرت ابراهیم علیه السلام، قرآن می فرماید: وقتی فرشتگان به او خبر می دهند که صاحب فرزندی می شود، او می گوید: من چگونه صاحب فرزندی می شوم در حالی که پیرزنی هستم و همسرم پیرمرد است؟ آن دو فرشته در پاسخ او می گویند: تو از فعل ابداعی حضرت حق در عجب هستی؟ باید دقت داشت که مقام گفتگو با فرشتگان، مقام بلندی است به طوری که گاهی این گفتگو در صُعق و عمق جان سالک واقع می شود. مَلک در عرفان نظری دارای جوهری بسیط است و مجرد عقلانی دارد. از اینجا نتیجه گرفته می شود که وقتی مریم و سارا با فرشتگان سخن می گویند، باید سنخیتی بین ذات مریم و سارا و آن دو فرشته وجود داشته باشد؛ به عبارت دیگر سالک در بعضی از مقامات عرفانی به مجرد عقلانی می رسد و بر وجود فرشتگان مشرف می شود و چون بین مجردات هیچ حجابی نیست به نحو اشراقی و الهامی با هم به گفتگو می نشینند و انسان به لطافتی می رسد که سخن و نَفَسِ فرشتگان را ادراک می نماید.

* آیا در قرآن کریم، آخرین مقام از مقامات عرفانی (فنا)، نیز در حق زنان ثابت شده است؟

در این مورد در قرآن تصریحی نشده و فقط بطور تلویحی و اشاره، ذکری از این مطلب به میان آمده است. شماره منازل و مقامات راه سیر و سلوک از دیدگاهها مختلف به تعداد متفاوتی بیان گردیده است. بعضی تعداد منازل را 7 و گروهی 70 و عده ای 70000 و زمره ای 700000 بیان کرده اند که علت این اختلاف را می توان این گونه مطرح کرد که بعضی عرفا در مقام بیان اجمالی و بعضی در مقام بیان تفصیلی بوده و بعضی نیز دیگران را از مکاشفات و سیر خود آگاه ساخته اند. در هر حال آنچه که مورد اتفاق نظر همه عرفا می باشد، این است که در پایان سفر اول و در آخرین منزلگه و آخرین مقام، فرد به مقام «فنا» و پس از آن به «بقای بعد از فنا» می رسد.

در قرآن به صورت تلویحی این مقام به وسیله بانویی جلیل القدر به نام آسیه از خداوند درخواست شده است. آسیه همسر فرعون بود و در سوره مبارکه تحریم، خداوند در مقام ستایش آسیه، وی را نه تنها به عنوان الگویی برای زنان، بلکه به عنوان الگویی برای زنان و مردان جهان مطرح می کند.

«و ضرب الله مثلاً للذين آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة و نجني من فرعون و عمله»⁽⁴⁾. براساس این آیه، این بانوی عارف سالک از خدا تمنا می‌کند که نزد خودش در بهشت برای او خانه‌ای بسازد. در این جمله جای یک دقت و تأمل وجود دارد و آن این است که، مقام عنایت مقام ویژه‌ای است که به نفوس مطمئنانه داده می‌شود. «یا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الي ربك راضية مرضية، فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي»⁽⁵⁾ در جنه الذات و یا جنت اسماء و صفات است که انسان به محضر حق می‌رسد و در کنار جوار او آرام می‌شود و به تعبیری دیگر به مقام «عنایت»، می‌رسد. مقام «عنایت»، آخرین منزلگه راه سلوک است و در پایان سفر است که انسان به پیشگاه خدا می‌رسد و در جوار او سکونت می‌کند. آسیه می‌توانست بگوید: «رب ابن لی بیتا عندک فی الجنة» ولی «عندک» را مقدم بر «بیت»، عنوان کرده که از این تقدم ظرف در علم معانی و بیان، معنای حصر استفاده می‌شود. یعنی آسیه از خدای خود به جز عنایت چیزی نمی‌خواهد و اگر خانه و مسکنی می‌خواهد فقط و فقط خانه و مسکنی است که در جوار او باشد.

بلی اینجاست که می‌بینیم خدای سبحان بدون این که از اصطلاح عرفان استفاده کند و یا از کلمه‌ای مثل فنا نام ببرد، غیرمستقیم، مقامی را که حاصل فنا است، مطلوب آسیه قرار می‌دهد.

* جناب استاد سائلی: بیان شیوا و دلنشین شما در ظرافت و لطافت دعای آسیه همسر فرعون، انسان را به یاد دعای همسر عمران می‌اندازد آنجا که خالصانه به درگاه پروردگار عرضه می‌دارد که «انی نذرت لک ما فی بطنی محررا»⁽⁶⁾ و آنگاه که فرزندش را وضع حمل می‌نماید با تضرع می‌گوید «انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم»⁽⁷⁾ اکنون در زمینه این استدعا و استجاب آن از سوی خداوند منان و در باب مقامات عرفانی این بانوی بزرگ ما را بهره‌مند فرمایید.

در «حکمت متعالیه» ثابت شده است که گاهی اجابت دعا، اثر نفس است یعنی یک نفس قدسی با خواست خود، علل و اسباب باطن عالم را بکار می‌اندازد و استجاب دعوت، هم نوعی مقام تصرف در کاینات و نوعی مقام ولایت تکوینی است. مادر مریم علیهاالسلام از زنانی بود که به مقاماتی رسیده بود و قرآن از قول وی می‌گوید که وقتی او از خدا برای فرزندش طلب خیر می‌نماید و درخواست می‌کند که: «انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم»، خداوند نیز در مقام استجابت پس از سالها وقتی مریم علیهاالسلام را در مواجهه با تمثّل مَلک قرار می‌دهد و مریم احساس خطر

می‌کند، همین استعاده به رحمان را به ملک یادآوری می‌نماید. این چه کلامی است که این قدر نافذ است. از اینجا آشکار می‌شود که همت این بانوی عارف بزرگوار، همسر عمران، قدرت خلاقیت داشته است و علاوه بر آن، خداوند به جهت اجابت دعای وی پس از سالها به مریم خطاب می‌کند که و اصطفیک علی نساء العالمین⁽⁸⁾.

محي الدين در فُص اسحاقی، بحثی دارد که ما در عالم طبیعت، ترکیب می‌کنیم. سخن محی الدین این است که انسان در حریم ذهن و جان خودش می‌تواند اشیا را به وجود بیاورد. همین الآن که شما اینجا نشستید، می‌توانید کوهی از طلا یا دریایی از جیوه را ایجاد کنید که این کار در حریم ذهن، صورت گرفته است. اما مقام عارف محی الدین، العارف یخلق بهمته ... ما یكون له وجود من خارج محل الهممة است. یعنی همان کاری که انسان معمولی در حریم ذهن خودش می‌کند و دست به احداث و ابداع می‌زند، همان را عارف، خارج از محل همت و در همین عالم خارج که با چشم مشاهده می‌کنیم، انجام می‌دهد. عارف می‌تواند مرده را زنده و زنده را بمیراند؛ به عبارت دیگر همان کاری که در مقامات حضرت عیسی علیه‌السلام ذکر شده است که ایشان گِل را به شکل پرنده‌ای در می‌آوردند. «فأنفخُ فيه فيكون طيرا بأذن الله»⁽⁹⁾ این نفوذ است که از گِل شکل پرنده‌ای را می‌سازد و بعد به اذن خداوند که اذن ...، اذنیته شأنیه است نه اذنیته قولیه درون آن پرنده می‌دمد و بعد به اذن خدا این پرنده می‌پرد. حرکت فوق انواع و اقسام دارد، یک نمونه‌اش حضرت عیسی علیه‌السلام و نمونه دیگرش حضرت ابراهیم علیه‌السلام و نمونه دیگرش زن عمران است که کلامش آنقدر نافذ است که با گذشت چندین سال باز هم اثر می‌گذارد و خاطره مریم علیه‌السلام را حساس نگه می‌دارد تا هنگام تمثیل ملک، دوباره استفاده کند.

شروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* نگاه عرفان نظری به زن چگونه است؟

رساله جامع علوم انسانی

یک بحث فلسفی به کمک عرفان نظری آمده و اثبات می‌کند که حرکات تکاملی در نظام هستی نمی‌تواند بصورت مستقیم باشد. حرکتی که بصورت مستقیم است، در زمان برگشت خود دچار توقف می‌شود، یعنی وقتی به غایت خود رسید و می‌خواهد برگردد، ناگزیر باید در آنجا مکثی داشته باشد و بعد برگردد. حرکت تکاملی بصورت بیضی یا دایره (هرگونه رسم کنیم) برای همه موجودات و ذرات کاینات وجود دارد. حرکت جوهری یا تکاملی در تکامل برزخی یا اخروی هم ادامه دارد. موضوع عرفان نظری، حرکت نزولی در قوس نزول این حرکت است و عرفان نظری درباره تنزلات وجود در مراتب هستی و خروج وحدت از کثرت بحث می‌کند.

زن به عنوان یک موجود در کنار سایر موجودات (بماهی موجوده) می‌تواند منظر نگاه عرفان نظری واقع شود و عرفان نظری به او به چشم یک انسان، یعنی مظهر اسم جامع «الله» می‌نگرد؛ به عبارت دیگر به چشم موجودی به او نگریسته می‌شود که می‌تواند به جمیع صفات و اسماء الهی واصل شود و در قوس صعود و مراحل ولایت تکوینی به مقامی همچون مقام مریم عذرا علیهاالسلام و خدیجه کبری علیهاالسلام و ... برسد و یا آن‌سان بر اوج بنشیند که در وجود بنت نبینا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مقام عصمت فاطمه زهرا علیهاالسلام برسد. نگاه به زن در نگاه عرفان، یک عالم کبیر است. جهان عظیمی که «کون جامع» نام دارد و از بزرگ‌ترین عوالم وجود است.

یادداشتها:

1- سوره فصلت آیه 53

2- سوره فصلت آیه 53

3- سوره شوری آیه 53

4- سوره تحریم، آیه 11

5- سوره فجر، آیات 27 - 30

6- سوره آل عمران، آیه 34

7- سوره آل عمران، آیه 36

8- سوره آل عمران، آیه 42

9- سوره آل عمران، آیه 49

